

## انسان‌بینی در مبانی اعتقادی «فردوسی»

دکتر محمد اسلم خان

دانشگاه دهلی، دهلی

کسانیکه درباره «فردوسی» صحبت می‌کنند سخن از زره، جوشن، خود، گوپال، گرز، تیغ، سپر، خنجر، تیر، نازک، خدنگ، کمند، سنان، نیزه، علم و غیره ایراد می‌نمایند ولی به ابیات ظریف و لطیف که حاری نتایج فجیع جنگ ر مبانی اعتقادی «فردوسی» است، توجه‌ای ندارند:

نگه کن رباطی که ویران بود      پستی بنزدیک ایران بود  
نگه کن به شهری که ویران شدست      کینام پلنگان و شیران شدست  
دگر چاهساری که بی‌آب گشت      فراوان بر او سالیان برگذشت  
دگر کودکانی که بی‌مادر اند      زنانی که بی‌شو و بی‌چادر اند  
بدین گنج سیم و زر آباد کن      درم خوار کن مرگ را یاد کن  
این مطالب حتماً صدای قلبی است که با جنگ نفرت و وحشت دارد و درستار بشریت و انسانیت است. پیدا است کسی که عقیده راسخ در مذهب و دین خود دارد، دوستدار انسان و انسانیت می‌باشد. فردوسی مسلمان واقعی است و به رحمن خدا ایمان و ایقان دارد. می‌داند که انسان بنده اوست و عبادت و تعمیل احکام خداوند وظیفه دینی اوست؛

بنام خداوند خورشید و ماه      که دل را بنامش خرد داد راه  
سوی آفریننده بی‌نیاز      ببايد که باشی همی درگذاز  
جز او را مدان کردگار بلند      کز او شادمانی و زر مستمند

به هستی یزدان گواهی دهند روان ترا آشنای دهندند  
 هم او بی‌نیازت ما بنده‌ایم بفرمان و رایش سرالگنده‌ایم  
 خداوند بخشنده و کارساز خداوند روزی ده بی‌نیاز  
 او آفرینندهٔ انسان است، کور دل و بی‌خرد هستی او را انکار می‌کند. همین است  
 خردمند آنکسی را به ردیف انسان نمی‌آورد که به وجود او عقیده ندارد:

کنون ای خردمند بیدار دل مشو در گمان، پای درکش ز گل  
 ترا کردگاریست پروردگار نویسی بندهٔ کردهٔ کردگار  
 نشاید خور و خواب با او نشست که خستو نباشد یزدان که هست  
 دلش کور باشد زبان بیخورد خردمندش از مردمان نشمرد  
 ز هستی نشانست بر آب و خاک ز دانش مکن خویشتن در مفاک  
 توانا و دانسا و دارنده اوست خرد را و جان را نگارنده اوست  
 جهان آفرید و مکان و زمان پی پشتهٔ خرد و پیل ژبان  
 اما خداوند نیازمند طاعت و عبادت انسان نیست. او آخرین و گرانباترین مخلوق  
 خود را بشکل انسان آفریده است و او را از استعداد فکری و ذهنی و گویای  
 بشر ساخت است:

مگر مردمی خیره دانی همی جز این را نشانی ندانی همی  
 ترا از دو گیتی برآورده‌اند به چندین میانجی به پرورده‌اند  
 به پیغمبر خدا عقیده و ایمان خود نشان می‌دهد و درود می‌فرستد:

ترا دانش و دین ره‌اند درست ره رستگاری بی‌ایدت جست  
 اگر دل نخواهی که باشد نژند نخواهی که دائم بوی مستمند  
 بگفتار پیغمبرت راه جوی دل از تیرگی‌ها بدین آب شوی  
 منم بندهٔ اهل بیت نبی ستایندهٔ خاک پای وصی  
 اگر چشم داری به دیگر سرای بنزد نبی و وصی گیر جای

اما برای پی بردن و درک نمودن وحدت خدا عقل سلیم لازم است بنا بر این «فردوسی» خرد را برتر از هر چیز می‌پندارد و می‌داند که خرد خلعت ایزدی است که به انسان فراهم شده است چنانچه انسان فهیم برای سلامتی و تحفظ آن کوشا باشد و به کسانی که این نعمت و عطیه خدا را در خور اعتنا نمی‌آرند، هشدار می‌دهد که مواجه شرمساری خواهند شد:

خرد مرد را خلعت ایزدی است سزاوار خلعت نگه کن که کیت؟  
 همیشه خرد را تو دستور دار بدر جانست از ناسزا درر دار  
 تو چیزیز میدان کز خرد برتر است خرد بر همه نیکویها سر است  
 فزون از خرد نیست اندر جهان فرورزنده کهتران و مهان  
 نباشد خرد جان نباشد رواست خرد جان جان است و ایزد گواست  
 خرد افسر شهریاران بود خرد زیور تاجداران بود  
 کسی کو ندارد خرد را ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش  
 هر آنکس که او شاد شد از خرد جهان را به کردار بد نپرد  
 خردمند مرد ار ترا دوست گشت چنان دان که با تو ز یکپوست گشت

برای سلامتی و تحفظ خرد، «فردوسی» کسب علم و معرفت را ضروری و لازم می‌پندارد و می‌خواهد که انسان در این زمینه بمعنی واقعی صاحب بصیرت گردد و بان عمل نماید وگرنه مثل آن عالم خواهد بود که «سعدی» برای او گفته است:

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی  
 نه محقق بود نه دانشمند چارپائی برر کتابی چند  
 و وقتی انسان بزبور علم و معرفت آراسته میگردد، احساس نیرومندی در او ایجاد می‌شود. «فردوسی» برای حصول دانش و علم چنانکه در احادیث نبوی (ص):  
 «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» و «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَكَلَّوْكَانَ بِالْهَيْنِ» آمده، تاکید

می‌کند و برای آن متقاعد می‌سازد:

به رنج اندر آری تنت را رواست که خود رنج بردن به دانش رواست  
 توانا بود هر که دانا بود به دانش دل پیر برنا بود  
 هنرمند با مردم بی‌هنر به فرجام هم خاک دارد بسر  
 و لیکن ز آموختن چاره نیست که گوید؟ که دانا و نادان یکیت  
 علم و دانش چون بحر بیکران است که انتها ندارد. لذا انسان بکوشد که اطلاعات  
 علوم گوناگون را فراگیرد و از هر لحاظ خود را متبحر و ورزیده سازد. معلوم  
 است که این عمل انسان یک نوع اتحاد ملی و بهم پیوستگی در میان افراد و اقوام  
 عالم ایجاد می‌کند:

بیاموز و بشنوز هر دانشی بیا بی ز هر دانشی رامشی  
 آدم باسواد و تحصیل کرده، اهمیت و ارزش و مقام و منزلت همزیستی  
 صلح‌آمیز و بشر دوست درک می‌کند، می‌داند رفتار نیک، مایه  
 خوشنامی است. «فردوسی» نیز برای نیکی نسبت به دیگران توصیه می‌دهد و  
 می‌داند نیکی کلید موفقیت است:

نگر تا نداری به بازی جهان نه بر گردی از نیک پی هم‌رهان  
 همه نیکیست باید آغاز کرد همه با نیک‌نامان بوی هم‌نورد  
 ازین در سخن چند رانم همی همانا کرانش ندانم همی  
 تو تا زنده‌ای بسوی نیکی گرای مگر کامیابی به دیگر سرای  
 همزیستی و بشر دوستی یعنی دوست‌داشتن مردم، و در یک محیط آرام باهم  
 زندگی کردن. «فردوسی» می‌خواهد مردم معنی و مفهوم آن را بطور واقعی درک  
 کنند. دورویی و نفاق، کینه و نفرت و ریا و تزویر را ترک نمایند. چنانچه به  
 مردم برای نیکی کردن به همه‌وعان و یاری نمودن به دیگران نصیحت می‌کند تا  
 پاداش خوبی نصیب آنها گردد و گرنه طبق قول معروف چاه کن را چاه در پیش،

دچار بدنامی و رسوایی می‌شوند:

بیا تا جهان را به بد نسپریم به کوشش همه دست نیکی بریم  
 نباشد همان نیک و بد پایدار همان به که نیکی بود یادگار  
 به جای کسی گر تو نیکی کنی مزن بر سرش تا دلش نشکنی  
 چو نیکی کنش باشی و بردبار نباشی به چشم خردمند خوار  
 و گر بد کنی جز بدی ندروی شبی در جهان شادمان نغزوی  
 هر آنکس که اندیشه بد کند به فرجام بد با تن خود کند  
 مکن بد که بینی سرانجام بد ز بد گردد اندر جهان نام بد

اوج بلندی رفتار انسان این هست که هموعان را فرر نرساند چون خداوند  
 دوستدار این عمل انسان نیست. بنا بر این کاری نکند که در آن خوشنودی معبود  
 شامل نیست. بهترین وسیله رستگاری انسان در نیاززدن هموعان است. همچنین  
 قوانین دینی و اصول جامعه و فرهنگ نیز نیاززدن دیگران را توصیه می‌دهد:

بترس از خدا و میازار کسی ره رستگاری همین است و بس  
 بی‌آزاری و سودمندی گزین که این است فرهنگ آیین و دین  
 بی‌آزاری و مردمی بنایندت گذشته چو خواهی که نگزایدت

حتی بی‌ارزش‌ترین و ناچیزترین مخلوق خدا باید حق زندگی کردن داشته باشد.  
 چون جان در کالبد انسانی ودیعه خداوندی است و هر کس آنرا درست دارد.  
 «فردوسی» می‌گوید حتی مورچه که بی‌ارزش‌ترین آفریده خدا است و انسان برای  
 وی ارزشی قابل نیست به نظر «فردوسی» او هم جان دارد و دوستدار جان خود  
 است:

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان‌شیرین خوش است  
 سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل  
 اتحاد و رحمت در میان افراد جهان، تعاون و همکاری ایجاد می‌کند. انسان از

پیروی این روش کینه و دشمنی را کنار می‌گذارد و با یکدیگر دوست و مهربان می‌شود و گرنه عدم تعاون و همکاری، نفاق و دورویی را بوجود آورد و مردم مانند وحشی‌ترین حیوانات به جان یکدیگر می‌افتند. بنا بر این «فردوسی» مسائل دقیق صلح و آشتی و بشر دوستی را مطرح می‌نماید تا مردم را از جنگ و جدال باز دارد:

همه مهر جوید و اسون کنی ز تن آلت جنگ بیرون کنی  
 همه بردباری کن و راستی جدا کن ز دل کژی و کاستی  
 حتی آشتی و توافق با دشمنان را پیشنهاد می‌کند و توصیه می‌نماید که کینه را در دل جا ندهید بلکه از گناه و لغزش دیگران چشم‌پوشی نموده، عفو کنید:

ابا آنکه زو کیسه‌داری به دل به مردی ز دل کینه‌ها بر گل  
 گناهش به یزدان دارنده بخش مکن روز بر دشمن و دوست و خش  
 کردار نیک، گفتار نیک و رفتار نیک بهترین اصول انسانی است. «فردوسی» نیز این وصف انسان‌گرایی را مورد ستایش قرار داده می‌گوید با مردم روش درست و راست را اتخاذ نمایند و الا گمراه می‌شوند. اگر راست بازی و درستکاری شعار و هدف مردم گردد، جنگ و جدال، خصومت و دشمنی از بین می‌رود. تمام دروغها و ناباوریه‌ها بنا به ضعف نفس و ناتوانی انسان است. بنا بر این از مجالست و مصاحبت با کژ رفتاران خودداری شود، همچنین «فردوسی» از دروغگوئی منع می‌کند چون این عمل موجب فساد در جامعه است:

همی مردمی باید و راستی ز کژی بود کمی و کاستی  
 ازین پس مراجای پیکار نیست به از راستی در جهان کار نیست  
 همه راستی باید و مردمی ز کژی و آزار خیزد کمی  
 همه راست کن که از راستی بیچند سر از کژی و کاستی  
 همه راستی جوی و فرزاندگی ز تو دور باد از و دیوانگی

بدانید کان کس که گوید دروغ نگیرد ازین پس بر ما فرورغ  
 دروغ از بر ما نباشد ز رای که از رای باشد بزرگی به جای  
 میامیز با مردم کژ گوی که او را نباشد سخن جز به روی  
 در این دنیا انسان دستخوش حرص و آز است. حرص و آز یک سلسله آرزوها  
 است که مثل امواج دریا بعد از نشستن یکی، دیگری می‌خیزد، و پایان ندارد.  
 حرص و آز تمام کاروبار دنیا را خراب می‌کند و انسان را در چنگال غول آسای  
 اهریمن گرفتار می‌نماید، دیگر رهایی از آن میسر نیست. اگر انسان به آرزوها و  
 خواهشات خود غلبه می‌کند و سلسله آرزو و خواهش را قطع می‌نماید، سبکیار و  
 آسوده می‌گردد:

چوبستی کمر بر در راه از شود کار گیتیت یکسر دراز  
 نگر تا نگرودد به گرد تو از که از آورد خشم و بیم و نیاز  
 هر آنکس که دل تیره دارد ز رشک مر آن درد را دور باشد پزشکی  
 که رشک آورد از گرم و گداز دژ آگاه دیوی بود دیر ساز  
 و چشم طمع به مال و منال این و آن ندوزد چون همت و عزت نفس او پایمال  
 می‌گردد بلکه سعی کند خود را در این دنیا از دام و درم بی‌نیاز سازد:

به چیز کان کس می‌آزید دست هر آنکس که او هست یزدان پرست  
 به چیز کان دست یازد کسی که فرهنگ بهرش نباشد بسی  
 ز بهر درم تند و بد خو مباش تو باید که باشی، درم گو مباش  
 انسان در این دنیا مردانمواز زندگی کند. اگر برای کاری تمهد می‌نماید، باید  
 عهد و پیمان خود را ایفا کند. حکیم سخن به همین مطلب توجه نموده می‌گوید،  
 خاشن و پیمان شکن از خاک پستتر است:

مبادا که گردی تو پیمان شکن که خاک است پیمان شکن را کفن  
 خنک در جهان مرد پیمان منش که پاکی و شرم است پیرامنش

بدگویی و عیب‌جویی اخلاق را فاسد و محیط اجتماع را مسموم می‌کند و این کار زشت، تخم نفاق در دلها می‌ریزند. فردوسی می‌داند که ریشه تمام بلاها و مصیبت‌ها موجب همین دررویی و دورنگی است و توصیه می‌نماید که عیب‌جویان و بدگویان را نفرین کنید:

تو عیب‌کان هیچ گونه مجوی که عیب آورد بر تو بر عیب‌جوی  
سخن چین و دررویی و بیکار مرد دل هوشیاران کند پر ز درد  
نگه دار تا مردم عیب‌جوی نجوید به نزدیک تر آبروی  
اما عیب‌جو به عیب و نقص خود نگه نمی‌کند اگر خطاهای خود را بیندیشد،  
جرات ندارد که به عیوب دیگران ایراد بگیرد و بدگویی کند:

چو عیب تن خویش داند کسی ز عیب‌کان بر نخواند بی  
اکثر فیلسوفان و رهبران ادیان مختلف دربارهٔ بی‌ثباتی دنیا سخن  
رانده‌اند. معمولاً عقیده دارند که امید و انتظار وفا از این دنیا موهوم است و  
آرزوی مهر و محبت و دوستی از این جهان بی‌سود است چون این جهان، سرد مهر  
و بی‌وفا است. «فردوسی» همین نظریه را در مورد دنیا ابراز داشته می‌گوید که از  
دست این دنیا به کسی امنیت و اطمینان حاصل نیست. بعد از گذراندن مدتی در  
جوار این نابکار، در قلب انسان برخلاف این دنیا احساس نفرت ایجاد می‌گردد.  
بنا بر این عاقل آنست که رشتهٔ ملاحظت و موانست به این دنیا را نمی‌بند؛ چون  
نتیجه را می‌داند:

فلک را ندانم چه دارد گمان که ندهد کسی را به جان خود امان  
کسی را اگر سالها پرورد در او جز به خوبی همی ننگرد  
چو ایمن کند مرد را یک زمان از آن پس بتازد بر او بی گمان  
به مهرش مدار ای برادر امید اگرچه دهد بی‌کراست نرید  
جهان را نمایش چو کردار نیست بدو دل سپردن سزاوار نیست



معمولاً انسان در این دنیا و در محیط نا مطبوع آن خود پند و خود پرست می‌گردد و در میان کوچک و بزرگ نادار و پولدار، سیاه و سفید فرق می‌نماید. «فردوسی» خلاف این روش انسانی صدای خود را بلند نموده می‌گوید همچنانکه اوضاع و احوال مردم این جهان یکسان نیست، طبیعت و سرشت و ماهیت هر کس نیز جداست، ولی انسان فهیم آنست که با هر کس بسازد:

بخو هر کسی در جهان دیگر است تو را با وی آمیزش اندر خور است  
هیچکس خیر ندارد که اقامت او در این دنیا برای چند روز است لذا سعی می‌کند  
برای مدتی که در این جهان بسر می‌برد، کاری و هدفی پیش او قرار داده برای  
یک هدف غیر ممکن و امکان ناپذیر وقت خود را تلف نکند:

بنا یافت رنجه مکن خویشتن که تیمار جان باشد و رنج تن  
در تجمل و عیش این دنیا، انسان گمراه است و زمام اعتدال را از دست داده است  
در صورتیکه برای بهبود انسان ضروری است که در اسبک و اسراف میانور باشد:  
چو داری بدست اندرون خواسته زر و سیم و اسبان آراسته  
هزینه چنان کن که بایدت کرد نباید فشانند و نباید نشرد  
در پایان باید عرض شود که عواطف انسانی و بشر دوستی چون توانع، وفا  
به عهد، نوعدوستی و برادری و اخوت که خداوند سخن استاد ابرلقاسم  
«فردوسی» در حماسه خود هزار سال پیش برای هدایت و رهنمایی انسان سروده و  
ایراد کرده بود، با اوضاع اجتماعی و اخلاقی عصر حاضر نیز پیوند و ربطی دارد  
و اگر انسان با صمیم قلب و صدق دل آنرا پیروی کند، کامل خواهد شد، محیط  
مسموم اجتماع به یک محیط صلح و آرام و اشتی و بشر دوستی مبدل خواهد شد.  
چه خوش گفت «فردوسی» پاک زاد که رحمت بر آن تربت پاک باد